**نقد ادبی: تأمل کوتاهی در باب رئالیسم**

**برتولت برشت**

**امینی نجفی، ع**

ما به‏ندرت می‏توانیم تاثیر شیوه‏های هنری را به‏طور واقعی اندازه‏گیری کنیم. در بیشتر مواقع حد اکثر می‏توانیم تائید مردم را جلب کنیم،مثلا"با این عبارت: "شما جدا"واقعیت را مجسم کرده‏اید"،یا وقتی که می‏گویند:هنرمند در این راستای‏ معین با واقعیت‏"برخورد"کرده است.خود من در این زمینه تجربهء کوچک اما موفقی‏ داشته‏ام که در اینجا آن را نقل می‏کنم.

من به اتفاق زلتان دودف و هانس آیسلر در تهیهء فیلمی شرکت کرده بودم که‏ وضعیت اسفبار کارگران بیکار برلین را نشان می‏داد.این فیلم پیوندی از چند داستان کوتاه و کمابیش مستقل بود.اولین داستان آن ماجرای خودکشی یک جوان‏ بیکار را نشان می‏داد.ادارهء سانسور اشکالات زیادی برایمان تراشید و سرانجام‏ کار به جلسه‏ای کشید با شرکت ما و مامور ادارهء سانسور و وکلای شرکت سازندهء فیلم.

این مامور سانسور آدم باهوشی بود.او می‏گفت:"هیچکس مانع شما نمی‏شود که‏ یک خودکشی را نشان بدهید.خودکشی اتفاق می‏افتد.شما حتی حق دارید که‏ خودکشی یک کارگر بیکار را هم نشان بدهید.چون این هم اتفاق می‏افتد.

آقایان،هیچ دلیلی ندارد که ما روی این واقعیات سرپوش بگذاریم.اما من به نحوه‏ای‏ که شما خودکشی یک آدم بیکار را نمایش داده‏اید اعتراض دارم.تصویری که شما عرضه کرده‏اید با مصالح عمومی که من مدافع آن هستم مغایرت دارد.باید مرا ببخشید چون قصد دارم از شما یک ایراد هنری بگیرم‏".

ما با ناراحتی از او خواستیم که توضیح بیشتری بدهد.

او ادامه داد:"بله،شاید تعجب کنید اگر به شما بگویم که تصویرپردازی شما به اندازهء کافی انسانی نیست.شما نه یک انسان،بلکه یک نمونه،بله،قبول کنید که تنها یک نمونه را نشان داده‏اید.این بیکار شما یک فرد واقعی،یعنی آدمی از گوشت و پوست و خون نیست که با همهء آدمهای دیگر متفاوت بوده و دارای غمهای‏ خود،شادیهای خود و بالاخره سرنوشت خاص خودش باشد.چهرهء او خیلی سطحی تصویر شده است.ببخشید که دربارهء اثر هنری شما چنین اصطلاح تندی به کار می‏برم. شما از این جوان بیکار توصیف عمیقی ارائه نداده‏اید،اما از قضا همین نوع تصویرپردازی‏ شما دارای معنای سیاسی خاصی است که مرا وامی‏دارد با صدور پروانهء نمایش یک‏ فیلم شما مخالفت کنم.این فیلم سعی دارد که خودکشی را به صورت یک پدیدهء نمونه‏وار ارائه دهد،یعنی نه به عنوان سرنوشت فردی یک آدم بداقبال،بلکه به‏ عنوان سرنوشت عمومی یک طبقه!شما می‏خواهید بگوئید که جامعه با محروم کردن‏ جوانان از حق کار،آنها را به سوی خودکشی می‏راند،و بعد به آنها یاد می‏دهید که‏ برای تغییر این اوضاع چه باید بکنند.نه آقایان،شما در این فیلم هنرمندانه‏ عمل نکرده‏اید.هدف شما این نبوده که سرنوشت دردناک یک فرد را ترسیم کنید، که اگر این‏طور بود هیچکس نمی‏توانست شما را از چنین هدفی باز بدارد".

ما دمغ شدیم،احساس می‏کردیم که لو رفته‏ایم آیسلر با عصبانیت عینکش را پاک می‏کرد و دودف از درد به خودش می‏پیچید.من بلند شدم و با وجود آنکه با سخنرانی میانه‏ای ندارم،شروع به سخنرانی کردم.عزمم را جزم کرده بودم که‏ دروغ بگویم.مشخصات فردی خاصی را که به کارگر جوان فیلم داده بودیم برشمردم. مثلا گفتم که او قبل از آنکه از پنجره به بیرون بپرد،ساعت مچی‏اش را باز می‏کند و کنار می‏گذارد.من ادعا کردم که دقیقا همین عمل انسانی ناب الهام‏بخش کل این‏ صحنه بوده است.به او تذکر دادم که ما چهارهزار کارگر بیکار دیگر را هم نشان‏ داده‏ایم که خودکشی نمی‏کنند(چون ما از یک باشگاه ورزشی بزرگ کارگران فیلم‏ گرفته بودیم).من به این اتهام هولناک که عمل ما هنرمندانه نیست اعتراض کردم‏ و به او هشدار دادم که علیه توقیف فیلم یک کارزار مطبوعاتی به راه خواهد افتاد. من بدون هیچ شرم و حیائی ادعا کردم که حیثیت هنری‏ام لکه‏دار شده است!

مامور سانسور به بررسی جزئیات فیلم ما پرداخت.وکلای ما با حیرت می‏دیدند که یک بحث هنری درست و حسابی راه افتاده است.مامور سانسور تاکید می‏کرد که‏ ما به عمل خودکشی حالت کاملا قراردادی و مبالغه‏آمیزی داده‏ایم؛او حتی واژهء "به اصطلاح مکانیکی‏"را به کار بد.دودف با عصبانیت بلند شد و گفت که اگر از پزشکها نظرخواهی شود آنها تائید خواهند کرد که اعمالی نظیر خودکشی غالبا با حالتی مکانیکی صورت می‏گیرند.مامور سانسور سرش را تکان داد و گفت:

"ممکن است اینطور باشد"و بعد با سرسختی ادامه داد:"اما قبول کنید که این‏ نوع خودکشی که شما نشان داده‏اید هیچ تاثری در آدم برنمی‏انگیزد.به بیننده اصلا دلش نمی‏خواهد که به اصطلاح جلوی کار او را بگیرد،اما اگر فیلم شما از خلاقیت‏ هنری و عطوفت انسانی برخوردار بود،حتما تماشاگر باید با این جوان همدردی‏ می‏کرد.جل الخالق!این آدم جوری خودکشی می‏کند که انگار می‏خواهد نشان بدهد چطوری خیار را پوست می‏کنند"!

ما بالاخره به زحمت توانستیم برای فیلم پروانه بگیریم.موقع بیرون آمدن از ادارهء مربوطه همهء ما از تیزهوشی آن مامور سانسور تحت تاثیر قرار گرفته بودیم. او خیلی عمیق‏تر از خیرخواه‏ترین منتقدین ما به جوهر ایده‏های هنری ما پی برده‏ بود.او بی‏تردید در زمینه رئالیسم دوره دیده بود؛منتها از دیدگاه پلیس.(1934)